



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۲۹) وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا عَلَيَّ فطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَآلَقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴)﴾

تهدید علی (علیه السلام) به قائلین نسبت های ناروا به داود (علیه السلام)

در جریان حضرت داود (سلام الله علیه) از وجود مبارک حضرت امیر رسیده است که اگر کسی گمان کند داود (سلام الله علیه) - معاذ الله - به ازدواج با همسر «اوریا» آلوده شد، من او را دو حد می زنم: یکی اینکه نسبت به پیامبر خدا تهمت را ناروا، روا دانست و یکی اینکه «حق الاسلام» ایجاب می کند.<sup>۱</sup> در جریان حضرت داود ذات اقدس الهی اول قصه و آخر قصه را به عظمت و نزاهت و قداست داود یاد کرد؛ اول قصه این بود که ﴿وَإِذْ ذَكَرْنَا عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾؛<sup>۲</sup> فرمود که داود «اَوَّاب» است و در پایان هم دارد که این بنده خاص خداست ﴿وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ﴾؛<sup>۳</sup> اول و آخر این قصه، قداست حضرت داود است.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۳۶: «لَا أُوتَى بِرَجُلٍ يَزْعُمُ دَاوُدَ تَزَوَّجَ امْرَأَةً أَوْ رِيًّا إِلَّا جَلَدْنَاهُ حَدَّيْنِ حَدًّا لِلنَّبُوَّةِ وَ حَدًّا لِلْإِسْلَامِ».

۲. سوره ص، آیه ۱۷.

۳. سوره ص، آیه ۲۵.

بعد در پایان فرمود مشکل بسیاری از مردم در ارتکاب به گناه این است که معاد را فراموش کردند ﴿بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾. یاد خدا بی اثر نیست، اما تأثیر مهمی در فضایل اخلاقی و معاد دارد. اگر کسی یادش برود که در برابر کار و عقیده و گفتار و رفتار مسئول است و اگر خیال کند که آزاد و رهاست، آن وقت هر کاری را خواست انجام می دهد. برهان مسئله این است که اینها که گرفتار گناه و پیرو هوا هستند ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ چرا؟ ﴿بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾.<sup>۱</sup> درست است که یاد خدا تعیین کننده است؛ ولی خدایی که ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾<sup>۲</sup> است، نه خدایی که «هُوَ الْأَوَّلُ» است؛ خدایی که ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۳</sup> است، نه خدایی که فقط «إِنَّا لِلَّهِ» باشد؛ اگر کسی - خدای ناکرده - خود را رها ببیند دست به هر کاری می زند.

#### اقامه برهان بر ضرورت معاد با استفاده از طوایف متعدد آیات

برای ضرورت معاد ذات اقدس الهی چند برهان اقامه می کند: یکی اینکه انسان از بین نمی رود، دیگر اینکه انسان مرگ را می میراند و نه اینکه بمیرد؛ این يك سلسله براهین خاصی است که از چند آیه استفاده می شود، اما مطلبی که روشن تر و شفاف تر در مقام بیان باشد، چند آیه در قرآن است که ضرورت معاد را ثابت می کند؛ یکی اینکه اگر معادی نباشد، حساب و کتابی نباشد و هر کس در این عالم هر چه کرد رهاست، این عالم باطل، عبث و بازیچه می شود. سه طایفه از آیات این سه نقص را نفی می کند؛ یکی همین آیه محل بحث در سوره «ص» است که فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾؛ اینها باطل نیست که هر کسی هر کاری بخواهد انجام بدهد و در بخش پایانی سوره مبارکه «مؤمنون» هم فرمود اینها خیال می کردند که ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا

۱. سوره ص، آیه ۲۶.

۲. سوره حدید، آیه ۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

لَا تُرْجَعُونَ<sup>۱</sup> عالم عبث است. در بخش‌های دیگر فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ ما

بازیگر نیستیم و این خلقت هم لعب و بازیچه نیست، پس این سه طایفه آیات لسان سلی دارند و به اصطلاح قضیه سالبه هستند؛ یعنی خلقت عالم باطل نیست، خلقت عالم عبث نیست و خلقت عالم بازیچه نیست.

طایفه دیگر آیه‌ای است که لسان آن لسان اثبات و موجه است که ما عالم را به حق خلق کردیم؛ عالم را به حق خلق کردیم یعنی چه؟ یعنی اگر از ما سؤال کنید مصالح ساختمانی آسمان و زمین و نظام خلقت چیست، می‌گوییم مصالح ساختمانی آن حق است، وقتی حق شد هدف دارد؛ اگر چیزی باطل باشد، عبث باشد و بازیچه باشد که حق نیست. اینکه در بعضی از کتاب‌ها می‌گویند «حق مخلوق به»<sup>۳</sup> این حق است که عالم به حق خلق شده است؛ در

سوره مبارکه «جاثیه» آیه ۲۲ به این صورت آمده است: ﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾، يك مهندس و

کارشناسی که یک بنا را ساخت می‌گوید من اینها را مثلاً با سیمان و آهن ساختم، مصالح ساختمانی این مسجد

مثلاً سیمان است و آهن؛ ولی خدای سبحان فرمود مصالح ساختمانی خلقت، حقیقت است. اگر هر کسی هر حرفی

زد، دروغی گفت، خلافی کرد، ظلمی کرد حساب و کتابی در عالم نباشد هرج و مرج می‌شود که این را قرآن نفی

کرده و فرمود: ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ﴾<sup>۴</sup>؛ مریج یعنی هرج و مرج، فرمود اینها در عالم هرج و مرج دارند زندگی

می‌کنند و نمی‌دانند که نظم فاعلی دارد، نظم غایی دارد و بین نظم فاعلی و نظم غایی یک ساختار داخلی به نام

نظام داخلی دارد؛ هیچ چیزی هرج و مرج نیست. فرمود این گروه ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ﴾؛ اینها در هرج و مرج

هستند، زیرا اگر از اینها سؤال کنی از کجا آمدید؟ می‌گوید نمی‌دانیم، کجا می‌روید؟ نمی‌دانیم، کجا باید بروید؟

نمی‌دانیم که این یعنی هرج و مرج. فرمود اینها در امر «مریج» هستند؛ ولی مؤمن در امر «مریج» نیست، مومن

هرج و مرج ندارد. پس این بیان گاهی به صورت قضیه سالبه است که در سوره «ص» و مانند آن آمده است که

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۶.

۳. اسرار الحکم، ص ۱۹۱.

۴. سوره ق، آیه ۵.

خلقت عالم بر اساس بطلان، عبث، بازیچه و مانند آن نیست، گاهی به صورت موجه است که بر اساس حقیقت است؛ حالا که بر اساس حقیقت شد لازمه آن قضیه سالبه و این قضیه موجه این است که افراد پایانشان یکسان نیست، اگر - معاذ الله - معادی نباشد «طالح» و «صالح» هر دو معدوم شوند، چون «لا میز فی الأعدام من حیث العدم»<sup>۱</sup> فرقی بین مؤمن و کافر نیست و هر دو معدوم هستند؛ الآن در این جا روی این میز کتاب مکاسب و کتاب کفایه نیست، بین این دو نیست ها که فرقی نیست، چون هر دو معدوم می باشند، آن نبود با این نبود فرقی ندارد؛ گاهی ما در ذهن این دو کتاب را تصور کرده و فرق این دو کتاب را ذکر می کنیم، آن وجود ذهنی دارد، اما در فضای خارج و روی میز این هیچ کدام از این دو کتاب نیست، شما بگویید نبود مکاسب با نبود کفایه فرقش چیست؟ هر دو معدوم هستند «لا میز فی الأعدام من حیث العدم»، فرمود اگر - معاذ الله - معادی نباشد مؤمن و کافر هر دو معدوم می باشند که آنگاه هر دو می شوند یکی، ما چنین کاری نمی کنیم. اینکه در چند جای قرآن دارد آیا مؤمن و کافر یکی هستند؟ آیا «صالح» و «طالح» یکی هستند؟ آیا پرهیزکار و تبهکار یکی هستند؟<sup>۲</sup> معنایش این نیست که معادی هست و قیامتی هست و هر دو یکسان می باشند، آنها می گویند «إذا مات فات» و قرآن می فرماید اگر «إذا مات فات» باشد بین عادل و ظالم که هیچ فرقی نیست؛ معنای آن چنین است.

این مطلب را گاهی در سوره مبارکه «جاثیه» و گاهی هم در سایر سور بیان می کند؛ در سوره مبارکه «جاثیه» آیه ۲۱ این است ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾! مشرک و بت پرست و گنهکار و تبهکار اینها نمی گفتند که ما مثل مؤمنین به بهشت می رویم، اینها می گویند: ﴿أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾<sup>۳</sup> اینها حرفشان این است، نه اینکه قیامتی هست و بهشتی هست و ما با هم به بهشت می رویم. خدا می فرماید اگر معادی نباشد، پس شما و آنها - ظالم و عادل - یکی هستید؛ یعنی این عالم می شود لغو، در حالی که ما چنین کاری نکردیم ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾

۱. شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲. سوره ص، آیه ۲۷: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾.

۳. سوره اسراء، آیه ۴۹.

سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ \* وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ<sup>۱</sup>.

تبیین تعبیر قرآن از ضرورت معاد به ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾

پس این پنج، شش طایفه آیات مسئله معاد را به خوبی تبیین می‌کنند که بشود «بین‌الرشد»؛ لذا از معاد قرآن کریم به عنوان ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾<sup>۲</sup> یاد می‌کند و قبلاً هم ملاحظه فرمودید که اصطلاح ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در قرآن، همانند اصطلاح «بالضرورة» در فنّ منطق است، اگر گفتند «الأربعة زوج بالضرورة»؛ یعنی این قضیه، قضیه ممکنه نیست، قضیه مطلقه نیست، بلکه قضیه ضروریه است. اگر خدای سبحان می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾<sup>۳</sup>؛ یعنی «بالضرورة»، ﴿الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾<sup>۴</sup>؛ یعنی «بالضرورة»، این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ یعنی بی‌تردید، بی‌شک و شک‌بردار نیست؛ یعنی «بالضرورة» است، پس از معاد به عنوان يك قضیه «بالضرورة» یاد می‌کند؛ اینها براهینی است که ذات اقدس الهی یاد می‌کند، صرف‌نظر از اینکه انسان «کادح» است ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۵</sup> که يك بحث خاصی از نظر معاد به این مضمون دارد که انسان نابود نمی‌شود؛ يك دشمن به نام مرگ دارد و در مصاف با مرگ، مرگ را می‌میراند و از پا در می‌آورد و وارد صحنه برزخ می‌شود که بعد از ورود در برزخ، انسان است و مرگ نیست؛ وارد «ساهره» قیامت می‌شود، انسان است و مرگ نیست؛ وارد بهشت می‌شود، انسان هست و مرگ نیست که انسان مرگ را می‌میراند، نه اینکه مرگ انسان را بمیراند. بنابراین معاد می‌شود «حق» ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾.

۱. سوره جائیه، آیات ۲۱ و ۲۲.

۲. سوره آل عمران، آیات ۹ و ۲۵؛ سوره نساء، آیه ۸۷؛ سوره انعام، آیه ۱۲ و ....

۳. سوره آل عمران، آیه ۹.

۴. سوره بقره، آیات ۱ و ۲.

۵. سوره انشقاق، آیه ۶.

## عَلَّتْ تَذَكُّرُ بُوْدن قُرْآنِ بَرای ﴿أَوَّلُوا الْآلْبَابِ﴾

در این قسمت از آیات ذات اقدس الهی فرمود آیات قرآن را ما برای چند گروه نازل کردیم؛ برای ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾<sup>۱</sup> است، يك عَدَّة ﴿فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾<sup>۲</sup> است، يك عَدَّة ﴿رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾<sup>۳</sup> است، يك عَدَّة ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾<sup>۴</sup> است که این جا فرمود: ﴿كِتَابٌ أُنزِلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾، اما دیگر «وَلِيَتَذَكَّرُوا» فرمود فاعل «يَتَذَكَّرُوا» را اسم ظاهر قرار داد نه ضمیر، اگر می فرمود: «لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرُوا» کافی بود، اما این کار را نکرد؛ برای اینکه «تَذَكَّرْ» برای افراد عادی نیست، برای متفکران نیست و برای محققان نیست، بلکه «تَذَكَّرْ» برای ﴿أَوَّلُوا الْآلْبَابِ﴾<sup>۵</sup> است؛ یعنی کسانی که آن نشئه قبل یادشان است، بلد هستند، آن را حضور ذهن داشتند و فعلاً یادشان رفته است که قرآن او را «تَذَكَّرْ» و یادآوری می کند. بنابراین ﴿أَوَّلُوا الْآلْبَابِ﴾ با افراد دیگر خیلی فرق دارند؛ آنها اهل تدبیر، تحقیق و درس و بحث هستند، اینها اهل علم الوراثة می باشند که یادشان می آید که قبلاً این حرف ها را شنیده اند و الآن همان حرف ها بازگو می شود ﴿وَلِيَذْكُرَ أَوَّلُوا الْآلْبَابِ﴾.

### ضرورت پرداختن به جریان داود(علیه السلام) با توجه به محفوف بودن به دو قداست

در جریان قصه حضرت سلیمان(سلام الله علیه) مانند قصه حضرت داود صدر و ذیل آن به قداست و نزاهت این بزرگوار آمیخته است، برای اینکه در اثنای قصه ممکن است کسی توهم کند که - معاذ الله - خلاقی، ترك اولایی و چیزی از اینها ناشی شده است، اول قصه از عظمت و قداست اینها سخن به میان می آید، آخر قصه از عظمت و قداست اینها سخن به میان می آید، وسط قصه حرف هایی دارد که باید توجیه شود. در جریان حضرت داود ملاحظه فرمودید اولش این است که فرمود ﴿وَإِذْ نُنَزِّلُ الْإِنشَارَ﴾؛ توی پیغمبر به یاد داود باش! یعنی راهی که او رفته، تو هم باید همان راه را بروی! وقتی که به وجود مبارك حضرت می فرماید به یاد قصه داود باش او رهبری انقلاب

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

۲. سوره مزمل، آیه ۲۰.

۳. سوره مزمل، آیه ۴.

۴. سوره نساء، آیه ۸۲؛ سوره محمد، آیه ۲۴.

۵. سوره ابراهیم، آیه ۵۲.

را تشکیل داد ﴿وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾<sup>۱</sup> رهبر انقلاب شد، حکومت تشکیل داد و با قسط و عدل رفتار کرد تو به یاد او باش! معلوم می‌شود که او از هر نظر منزّه است. فرمود: ﴿وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ﴾ هم تو به یاد باش و هم او بنده ماست، چرا بنده ماست؟ برای اینکه دارای قدرت الهی است يك و مرتباً در صدد رجوع «الی الله» است دو، ﴿إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾؛ یعنی پُرجوع است که این موارد در اول قصه و بعد در پایان قصه فرمود: ﴿فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُفًى وَ حُسْنَ مَآبٍ﴾ «زلفا» یعنی درجه «أَقْرَبِهِمْ مِّنْزِلَةً مِنْكَ وَ أَحْصَهُمْ زُفًى لَّدَيْكَ»<sup>۲</sup> که در دعای «کمیل» هست، همین است. در جریان حضرت سلیمان اول قصه این است که فرمود: ﴿نِعْمَ الْعَبْدُ﴾ یک، ﴿إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ دو، در پایان قصه آیه چهل دارد ﴿وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُفًى وَ حُسْنَ مَآبٍ﴾؛ همین تعبیری که درباره داود (سلام الله علیه) هست، درباره سلیمان (سلام الله علیهما) هم هست، معلوم می‌شود وسط قصه اگر مطلبی است که نیاز به توضیح دارد باید تدبیر بیشتر کرد که مبدا به قداست این ذوات قدسی آسیب برسد؛ باید قصه و آیه و روایت را طوری معنا کرد که به این قداست‌ها آسیبی نرسد، این محفوف به دو قداست، به دو تنزیه، به دو تکریم و به دو اجلال از این نظر است.

بعد می‌فرماید: ﴿وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ﴾. بعد از جریان آن شش پیامبر، قصه‌ی پیامبر را ذکر می‌کند تا در مکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحابشان برای تحمل شدائد، مبارزه تقیه‌ای و مانند آن آماده باشند که فرمود: ﴿وَ اذْكُرْ﴾؛ یعنی به یاد این‌ها پیامبر باش.

مقصود از «هبة الله» بودن سلیمان (علیه السلام) و تفاوت آن با عیسی (علیه السلام)

در جریان سلیمان فرمود بعضی از انبیا هستند که «هبة الله» هستند؛ ما اینها را به برادر یا به پدرشان هبه کردیم، درباره اسحاق و یعقوب فرمود که به اینها هبه کردیم ﴿وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً﴾<sup>۳</sup>؛ وجود مبارک ابراهیم از ما فرزند خواست و ما به او اسحاق دادیم، اما دیگر از ما نوه نخواست، فرزند خواست ما به او فرزند دادیم ﴿وَ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۱.

۲. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۵۰.

۳. سوره انبیاء، آیه ۷۲.

يَعْقُوبَ نَافِلَةً ﴿١﴾ که این ﴿نَافِلَةً﴾ وصف یعقوب است، نافله یعنی زائد بر خواسته، چه اینکه نماز نافله زائد بر فریضه است؛ فرمود او از ما فرزند خواست ما به او اسحاق دادیم، نوه هم به او دادیم که این نوه نافله است. این دو هبه خدا نسبت به ابراهیم (سلام الله علیه) بود. در جریان حضرت موسی عرض کرد که کار سنگینی است، مبارزه با فراعنه مصر بسیار دشوار است، اینها ریشه چندین ساله دارند و قدرت هم دست اینهاست ﴿وَاجْعَلْ لِي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِ \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي﴾<sup>۱</sup> و مانند آن که خدا هم می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ﴾<sup>۲</sup> ما هارون را برای موسی (سلام الله علیهما) هبه قرار دادیم که بتواند نظام فرعون را ساقط کنند، پس گاهی هبه به صورت فرزند است، گاهی نوه است و گاهی به صورت برادر. در جریان داود و سلیمان فرمود: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾<sup>۳</sup> و در جریان یحیی نسبت به زکریا (سلام الله علیهما) فرمود: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى﴾<sup>۴</sup> یحیی «هبه الله» است، هارون «هبه الله» است، اسحاق «هبه الله» است، یعقوب «هبه الله» است، سلیمان «هبه الله» است، منتها همه اینها هبه «مع الواسطه» هستند؛ یعنی از راه پدر و از راه مادر ما اینها را هبه کردیم. اما در جریان مسیح که «هبه الله» است تعبیر خداوند این است که وقتی فرمود: ﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾<sup>۵</sup> و مریم (سلام الله علیها) که این ناشناس را دید گفت: ﴿أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾<sup>۶</sup>، این فرشته متمثل شده گفت من مأمورم که ﴿لَا هَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا﴾<sup>۷</sup>؛ من مأمورم که هبه الهی را به شما برسانم، پس مسیح (سلام الله علیه) می‌شود «هبه الله» «بلا واسطه» - البته وساطت فرشته هست - اما آن بزرگواریها هبه «مع الواسطه» هستند که از راه پدر و مادر عادی هبه می‌باشند، این جا هم وجود مبارک سلیمان «هبه الله» است که فرمود: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ﴾.

۱. سوره طه، آیات ۲۹ - ۳۱.

۲. سوره مریم، آیه ۵۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۹۰.

۴. سوره مریم، آیه ۱۷.

۵. سوره مریم، آیه ۱۸.

۶. سوره مریم، آیه ۱۹.



اما این بنده خوبی است و سرّ عبودیت او «اَوَابُ» بودن اوست که پُر رجوع است، «آب» یعنی «رَجَع»، «اَوَابُ» یعنی خیلی رجوع می‌کند، او دائماً در حال رجوع است، نه اینکه رفته و برمی‌گردد؛ این کسی که راه بازگشت به سوی خدا را ادامه می‌دهد «اَوَابُ» است، نه اینکه به سوی خدا می‌رود و برمی‌گردد. کسی که قوس صعود را دائماً ادامه می‌دهد می‌شود «رَجَّاع»، «اَوَابُ» و مانند آن، نه اینکه گاهی می‌رود و دوباره برمی‌گردد که ما بگوییم این چند بار برگشت، ادامه برگشتِ اولی همان «اَوَابُ» بودن است ﴿إِنَّهُ أَوَابٌ﴾ و پایان قصه هم یعنی آیه چهل این است: ﴿وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ﴾، پس معلوم می‌شود قصه‌ای که دو طرف آن قداست و نزاهت است و محفوف به عصمت و کرامت است، طرزی باید این قصه را معنا کرد که به هیچ‌جا آسیب نرسد.

استفاده دفاعی سلیمان (علیه السلام) از اسب‌های تربیت‌شده و «سان» در مقابل او

فرمود: ﴿إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ﴾، «عَشَى» یعنی نزدیک‌های غروب و شامگاه، در برابر صبح که بامداد است؛ هنگام غروب اسب‌های خوب و دونده و قدرتمندی که از این «خیل» به نام «صافنات» یاد کردند و جود و بخشش اینها در دوندگی اینها، قدرت اینها، تربیت‌شده اینها در مبارزات نظامی بود که اینها را برای جنگ می‌خواستند، منتها وجود مبارك سلیمان جنگ‌های دفاعی تشکیل داد و اینها تقریباً به منزله نیروی زرهی آن حضرت بودند؛ وقتی سلطان بود و خصمی هم مانند ملکه سبا و مانند آن در برابر او بودند، قدرت سلیمانی را که نمی‌شناختند تهدید می‌کردند و مانند آن، ایشان ناچار بود از این قدرت «سان» ببیند که این خود عبادتی بود.

تبیین ابهام در قضا شدن نماز سلیمان (علیه السلام) در «سان» نظامی

چند آیه در این مسئله هست که در این آیات اصلاً نامی از «شمس» و «صلات» نیست. برخی از مفسران می‌گویند حالا شما اینکه گفتید وجود مبارك سلیمان داشت سان می‌دید، کم‌کم آفتاب غروب کرد و نماز او قضا شد، دوباره آفتاب را برگرداندند تا نماز بخوانند، در آن آیه که اصلاً سخن از «شمس» و «صلات» نیست! در آیه بله نیست، اما چند روایت است که مرحوم کلینی و دیگران نقل کردند، در بعضی از آن روایات نام وجود مبارك

سلیمان و «صلات» هست، اما سخن در تفسیر از آیه بودن نیست، اما بعضی از روایات ناظر به این آیه است و دارد آیه را تفسیر می‌کند؛ حالا چقدر آن روایات می‌تواند مسیر این آیه را برگرداند این خیلی روشن نیست، لکن ابزار کار را قرآن دست ما داد. می‌بینید مرحوم شیخ طوسی وقتی این آیه را معنا می‌کند، طرزی معنا می‌کند که با اول و آخر این قسمت با هم بسازد که آیا سان دیدن وجود مبارك سلیمان از این نیروهای دونده و مبارز یعنی ﴿الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ﴾ طوری بود که مانع اصل «صلات» شد یا مانع وقت فضیلت «صلات» شد؟ آیا مانع «صلات» فریضه شد یا مانع «صلات» نافله شد؟ چون مستحب است که نماز فریضه عصر را وقت خاصی بخوانند، اینها يك وقت مشترك دارند، يك وقت مختص دارند و يك وقت «إجزاء»؛ آن پایان غروب وقت «إجزاء» است، اول وقت مثلاً مختص به نماز ظهر یا نماز مغرب است، وسطها وقت مشترك است، اما غیر از وقت مختص و غیر از وقت مشترك يك زمان وقت هم هست به نام وقت فضیلت که وقت فضیلت نماز مغرب تا چه وقت است؟ وقت فضیلت نماز عشا از چه وقت شروع می‌شود؟ يك وقت فضیلت هست، يك وقت مختص هست و يك وقت مشترك؛ حالا کدام يك از اینها فوت شد؟ اصل «صلات» که مطرح نیست، آن هم پیغمبر خدا (علیه و علی نبینا و آله علیهم الصلاة و علیهم السلام) اینها سعی می‌کردند آن افضل را رعایت کنند. خیلی روشن نیست که منظور فریضه است یا نافله، وقت مشترك است یا وقت «إجزاء» است یا وقت فضیلت است، چیزی روشن نیست.

### لزوم توجه به نزاهت سلیمان از نقص در قضا شدن نماز

در قصه‌ای که اول و آخر آن از قداست و نزاهت این بزرگوار سخن به میان می‌آید باید طرزی معنا شود که با این صدر و ذیل هماهنگ باشد و با چیزی مخالف نباشد این يك مطلب. بر فرض هم اگر مهم بود که نماز واجب از بین رفت، مستحضرید کسی که به إذن الهی قدرتی دارد با فرشته‌هایی که مأمور و مدبررات آسمان هستند و مسیر آسمان و زمین را رهبری می‌کنند شمس را برگرداند مشکلی ندارد، این دو و از طرفی هم اینکه این تشریفات

اسب‌سواری و مسابقات اسب و مانند آن نبود، بلکه این نظیر نیروی رزمی و زرهی يك فرمانده قواست، وجود مبارك سلیمان چنین مسئولیتی دارد.

### همتایی عبادی «مربطه» در جهاد و اعتکاف در مسجد

شما می‌بینید دین اعتکافی در مسجد دارد که همه ما می‌شناسیم، «مربطه» ای دارد که اعتکاف در مرز است و آن را کمتر می‌شناسیم، برای اینکه کمتر آن کار را کردیم و کمتر کسی توفیق پیدا می‌کند که حداقل سه روز و حداکثر چهل روز برود مرزداري کند، مسجد چون آمدنش رایگان است جا پیدا نمی‌شود؛ اما مرزداري هم همین اعتکاف است، منتها در اعتکاف می‌گویند روزه بگیر و بخواب و در آن جا می‌گویند نخواب که مبدا اسیر شوی. اینکه در کتاب‌های جهاد مسئله «مربطه» را در متن فقه ذکر می‌کنند، برای همین است؛ آن جا مشتری ندارد، اما مسجد چهارده هزار، پانزده هزار، شانزده هزار چون کار رایجی است و ارزان است مشتری دارد. مرزداري «مربطه» اعتکاف سه روزه است؛ یعنی کمتر از سه روز مشروع نیست. يك وقت است کسی سرباز است، به او می‌گویند يك روز بمان یا دو روز پُست بده که حرف دیگری است؛ اما بخواهد این مستحبّ دینی را عمل کند، این قصد دارد، مستحب است، حساب و کتاب خاصّ خودش را دارد که باید بگوید من قصد «مربطه» کردم، نیّت «مربطه» کردم «لله سبحانه و تعالی»؛ این اگر در دو روز و نصف هم باشد مقبول نیست، مثل اعتکاف دو روز و نصف. این يك امر عبادی است، وقتی دین است و نظام اسلامی هست مرزداري هم مثل اعتکاف عبادت است که اقلّ آن سه روز است و اکثر آن چهل روز است، حالا این جا در اعتکاف نگفتند که اکثر آن چهل روز است؛ اکثر آن بیش از سه روز است، حالا گاهی نظیر اعتکاف‌های وجود مبارك پیغمبر ده روز بود. غرض این است که وقتی اول و آخر قصه دو طرف را خدا با عظمت و قداست و نراحت می‌بندد ما باید حواسمان جمع باشد و طرزی این آیات را معنا کنیم که ذره‌ای به قداست سلیمان آسیب نرسد و اگر نفهمیدیم، مثل اینکه خیلی از چیزها را نمی‌فهمیم علم آن را به اهلش که اهل بیت هستند واگذار می‌کنیم، مگر بنا شد ما همه چیز را بفهمیم یا ادعا می‌کنیم همه چیز را می‌فهمیم؟!!

آن مقداری که می‌فهمیم این است که اینها منزّه هستند، برای اینکه در ابتدا فرمود: ﴿نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ و آخر آن هم فرمود: ﴿وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ﴾ این دو طرف را بست، وسط آن این قصه است، ما باید طرزی معنا کنیم که با اول و آخر آن بسازد، اگر هم موفق نشدیم علم آن را به اهلش واگذار می‌کنیم، این طور نیست که بگوییم حالا نماز قضا شده، حالا عیب ندارد، حالا کار نظامی است، این طور نمی‌شود؛ آن هم خیلی وضع روایات روشن نیست، بعضی از روایات است که وضع آنها روشن است، اما تا چه اندازه آن روایت بتواند مسیر آیه را عوض کند این طور نیست.

### اهمیت زمان در مرزداری و عبادت بودن آن

غرض آن است که اولاً سان دیدن ایشان نظیر سان دیدن بعضی افرادی که دارای خیل هستند و به عنوان تکاثر در ثروت از زیبایی و ثروت انباشته می‌کنند چنین نبود، این حاکم بود، فرمانده کلّ قوا بود و می‌خواهد سان ببیند، این عبادت است و نشانه عبادت او هم همان «مربطه» و مرزداری است. غرض این است که اگر حکومت، حکومت دینی است که هست و اگر نظام، نظام اسلامی است که هست، يك اعتكاف دارد در مسجد و يك اعتكاف دارد در مرز که اسم آن را نمی‌گویند اعتكاف، اسم آن را می‌گویند «مربطه»؛ این اعتكاف را چون مشروط به صوم است در پایان کتاب صوم ذکر می‌کنند و آنچه به عنوان جهاد و دفاع و فداکاری است، در کتاب جهاد ذکر می‌کنند؛ این عبادت است و قصد قربت می‌خواهد، در ابتدا مستحب است، اگر کسی قیام نکرد واجب کفایی است و اگر احدی قیام نکرد می‌شود واجب عینی، خیلی‌ها قدرت «مربطه ندارند»، در روایات و در بحث‌های فقهی هست که به «مربطین» كمك می‌کنند؛ یکی اسب می‌دهد، یکی آذوقه می‌دهد، یکی نیروی کمکی می‌دهد که این برود روی قلّه و مرز را نگه بدارد. همه شهدا برای ما عزیز هستند، اما این چند نفری که بالای کوه‌های کردستان - هر وقت من این قصه را می‌شنوم واقعاً منقلب می‌شوم - این عزیزان آن قدر در یخ ایستادند که یخ زدند و همه این ثواب‌ها و برکاتی که نظام دارد، مسجدها دارند، قرآن عرضه شده به محضر جامعه آمده نهج البلاغه و اینها آمدند، اولین ثواب

را امام و شهدا می‌برند و بعد دیگران، این چیزی است که آدم از نزدیک که بررسی کند واقعاً منقلب می‌شود؛ این چند نفر جوان آن قدر ایستادند و مرزداري کردند تا یخ زدند. همین‌ها بودند! اینها را همین آیات و روایات برده، اینها که از جای دیگر نیامدند.

### بدون محذور بودن قضای نماز سلیمان (علیه السلام) با توجه به اهمیت کار نظامی

غرض این است که اگر مرزدار، اگر وجود مبارك سلیمان است، اگر فرمانده کل قواست، اگر نظامی دارد و اگر می‌خواهد کشور خود را حفظ کند سان دیدن یعنی این؛ حالا اگر رفته در میدان به تعبیر سیدنا الاستاد سان دید و يك مقدار طول کشید و نماز قضا شد، این چه محذوری دارد؟! برای اینکه کار اهمی در کار است؛ لذا بعضی از بزرگان گفتند شما آیه را چرا این طور معنا می‌کنید؟ «أحببت حبّ الخیری» که خیر بودن آن «عن ذکر ربّه» است، چون خدای سبحان فرمود «خیل» اسب که بتوانید با آن دین را یاری کنید خیر است. چرا وجود مبارك پیغمبر (ص) فرمود: «إِنَّ الْخَيْرَ كُلَّ الْخَيْرِ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup> در پیشانی اسب بهشت است، کدام اسب را می‌گویند؟ این اسب اسب سواری میدان بازی را می‌گویند یا آن اسب میدان مبارزه را می‌گویند؟ خدا بعضی از دوستان ما را غریق رحمت کند! می‌گفت ما يك مختصر آب بردیم که فقط به جهت جیره‌بندی تشنه نمی‌ریم، می‌گفت همه ما وضو را در همان کوه‌های بالای کردستان با تیمم می‌خواندیم، چون مسیر آب بردن بالای کوه در تیر رأس حمله منافقین بود، این سید بزرگوار از علمای بزرگ بود، از دوستان ما بود و از ائمه جماعات این شهر بود، حشر ایشان با اجداد گرامی‌شان! او صریحاً به من می‌گفت که ما فقط يك مقدار آب بردیم و جیره‌بندی بود که هیچ کدام ما وضو نمی‌گرفتیم؛ یعنی نمی‌توانستیم وضو بگیریم و فقط با تیمم نماز می‌خواندیم که از عطش نمی‌ریم تا مرز را حفظ کنیم. اگر در چنین فضایی بود و آدم يك بررسی کرد مقداری انجام فریضه نماز طول کشید، این به

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۰۳.

۲. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۵، ص ۹.

جایی بر نمی خورد، اهمّی را بر مهمّ مقدم داشت؛ درست است نماز عمود دین است،<sup>۱</sup> اما قضا دارد؛ آن مرزداري که قضا ندارد زمان را از دست بدهی اسیر می شوی. این چنین نیست که تا بگوییم نماز عمود دین است غیر عمود را بر عمود مقدّم داشتند، نه خیر این قضا دارد، بدل دارد، مندوحه دارد و يك وقت هم مخصوصاً برای آن حضرت بود که «ردّ الشمس» ممکن بود؛ اما اینکه قضا ندارد، وقتی دشمن آمده او را گرفته چطور قضا به جا بیاورد؟ در این زمینه آیات و روایاتی هم هست که - ان شاء الله - برای جلسه بعد ذکر می شوند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱. المحاسن (برقی)، ج ۱، ص ۴۴؛ «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ».